

آیا گرگ توتم مردم آذربایجان است؟ (نقد و بررسی تاریخی و متن شناختی یک ادعا)

محمد جعفری (قنواتی)*

چکیده

طی سال‌های اخیر گاه در شماری از نشریات محلی آذربایجان گرگ به‌عنوان توتم مردم آذربایجان مطرح شده است. عده‌ای نیز که خود را «هویت‌طلب» می‌نامند این گزاره را با قلم یا رفتار خود تبلیغ می‌کنند. در این مقاله ابتدا ضمن تعریف توتم و شرح ویژگی‌های آن، تأکید شده که مهم‌ترین ویژگی توتم حمایت از کسانی است که آن را نیای مشترک خود می‌دانند. سپس با بررسی گرگ در فولکلور آذربایجان و نیز بررسی بازتاب گرگ در سروده‌های شاعران ناحیه آذربایجان مانند قطران، نظامی، خاقانی، صائب و شهریار نشان داده‌ایم که گرگ در هر دو حوزه مذکور، موجودی اهریمنی است و کارکردی به‌جز ایجاد شر ندارد؛ از این رو نمی‌تواند توتم مردم آذربایجان باشد، هرچند ممکن است توتم ترکان شرقی یا مغولان باشد.

کلیدواژه‌ها: توتم، توتم‌باوری، گرگ، فولکلور آذربایجان

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۸/۲۲ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۱۱/۱۷

* عضو شورای عالی علمی مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی / Jaafari198@yahoo.com

[مقدمه]

چند سالی است که برخی از پژوهشگران و نویسندگان آذربایجانی که خود را «هویت طلب» معرفی می‌کنند، در نوشته‌های خود فرهنگ مردم آذربایجان را با فرهنگ اقوام ترک یکسان می‌انگارند و تلاش فراوان می‌کنند که آن را متفاوت از فرهنگ مردم ایران بنمایانند. آن‌ها تأکید می‌کنند که اسطوره‌ها، افسانه‌ها، حماسه‌ها، آیین‌ها و باورهای مردم آذربایجان همان اسطوره‌ها، افسانه‌ها و آیین‌های اقوام ترک است. این کار که گاه با ترجمه آثار شماری از نویسندگان جمهوری آذربایجان نیز همراه می‌شود با هدف ایجاد پشتوانه نظری برای شکل دهی به مفهوم «ملت آذربایجان» صورت می‌گیرد. برای نمونه یکی از این پژوهشگران می‌نویسد: «آذربایجانیان تبار، زبان ترکی، آداب و رسوم ویژه و مخصوص خود را داشته و دارند. آنان تقریباً تا دوران صفویه حوادث تاریخی خاص خود را تجربه کرده‌اند» (عباسی، ۱۳۹۹: ۳۴). تبلیغ و فعالیت گسترده پیرامون کتاب دده‌قورقوت و معرفی آن به‌عنوان «حماسه مردم آذربایجان» مصداق روشنی از فعالیت‌هایی از این دست است. کتابی که اساساً هیچ ارتباطی با تاریخ و فرهنگ آذربایجان ندارد (نک. آیدنلو، ۱۳۹۹: ۵۶۷-۵۶۸).^۱

از مصادیق دیگر این فعالیت‌ها که به‌ویژه طی سال‌های اخیر گسترش پیدا کرده، تبلیغ این ادعاست که گویا گرگ و به‌خصوص گرگ خاکستری (بوز قورد) در فرهنگ مردم آذربایجان مقدس است. بر اساس این ادعا گرگ توتم قبایل ترک و از جمله مردم آذربایجان بوده و از این رو در باورهای مردم آذربایجان از احترام و جایگاهی ویژه برخوردار است. در این زمینه به‌رغم تبلیغات فراوان در فضای مجازی، سامانه‌های اینترنتی و حتی تعمیم این تبلیغات در اماکن ورزشی، نوشته علمی جدی و قابل اعتنایی به زبان فارسی منتشر نشده است. همچنان‌که تا چند دهه پیش اساساً روشنفکران و اهل کتاب آذربایجان با داستان‌های دده‌قورقوت آشنا نبودند، موضوع توتم بودن گرگ در فرهنگ مردم آذربایجان نیز مسبوق به سابقه نبوده است و تبلیغ آن به سال‌های اخیر مربوط می‌شود. این موضوع مانند بسیاری از

۱. نگارنده در این زمینه نیز مقاله‌ای تألیف کرده است که به زودی منتشر خواهد شد.

موضوع‌های دیگر که «هویت‌طلبان» طرح می‌کنند، پیش از آن‌که ریشه فرهنگی داشته باشد خاستگاه سیاسی دارد.

هدف این مقاله بررسی و نقد ادعای حرمت گرگ در فرهنگ مردم آذربایجان است. در این بررسی نشان داده می‌شود که گرگ نه تنها هیچ حرمتی در میان مردم آذربایجان ندارد، بلکه موجودی شرور، اهریمنی، درنده‌خو و گول است. این کار از طریق بررسی اجزای متفاوت فولکلور آذربایجان صورت می‌گیرد. پیش از نقد و بررسی این موضوع، توضیحی مختصر درباره توتم و توتم‌باوری (totemism) ضروری می‌نماید.

توتم و توتم‌باوری

توتم موجودی است که اعضای یک طایفه یا قبیله یا یک گروه انسانی آن را نیای مشترک خود می‌پندارند و از نظر آن‌ها مقدس است. در عین حال، بنا بر باور آنها این موجود از آن قبیله یا گروه انسانی دیگر محافظت می‌کند. بر همین اساس، باورها، آداب و آیین‌هایی در این گروه‌ها و در ارتباط با آن موجود شکل می‌گیرد که توتم‌باوری نامیده می‌شود. توتم اغلب یک حیوان و گاه یک گیاه و در مواردی نادر یک شیء بی‌جان است. یکی از اصول رایج در جوامع توتم‌باور ممنوعیت کشتن یا خوردن توتم است. اعضای طایفه یا قبیله به شدت از کشتن یا خوردن توتم نهی و منع می‌شوند، به گونه‌ای که این کار به تابو تبدیل می‌شود. اصل دیگر رایج در جوامع توتم‌باور این است که اعضای یک گروه انسانی که توتم مشترک دارند نباید با هم ازدواج کنند، زیرا با هم محرم هستند.

همچنان‌که مشخص است توتم و توتم‌باوری مربوط به سپیده‌دم زندگی نوع انسان است. زمانی که انسان‌ها به حالت بدوی زندگی می‌کرده‌اند و امرار معاش آن‌ها به‌طور عمده مبتنی بر شکار یا گردآوری دانه‌ها و محصولات گیاهی بوده است. هم از این رو، مردم‌شناسان مصادیقی پُرشمار از این گونه باورها و آداب و آیین‌های مرتبط با آن در قبایل بدوی آمریکا، استرالیا و آفریقا کشف و بررسی کرده‌اند. البته به سبب دیرپا بودن باورهای انسان‌ها، بقایای باورهای توتمی به صورت‌های تغییرشکل‌یافته در بسیاری از جوامع متمدن برای مدت‌ها

استمرار داشته‌اند.^۱

شناخت این باورها به شناخت گذشته جامعه و مناسبات آن و نیز شناخت ریشه‌های بسیاری از آداب و آیین‌ها و حتی به شناخت برخی کنایات و تلمیحاتی که در آثار ادبی آمده‌اند، یاری می‌رساند. از این رو پژوهش علمی پیرامون آن‌ها بسیار ضروری است. اما تکریم، تقدیس و تبدیل آن‌ها به ابزاری برای پیش‌برد مقاصد سیاسی، مراجعت به دوره کودکی بشر است که طایفه، قبیله یا قوم خود را برتر از سایر انسان‌ها می‌پنداشتند.

گرگ در اساطیر ایران

گرگ در اساطیر ایران موجودی اهریمنی، تباہ‌کننده، درنده و دزد معرفی شده است. در وندیداد (باب ۱۳ بند ۱۷) گرگ و دزد در کنار هم آمده‌اند: «سگ گله باید جایی بایستد که بر دزد و گرگ حمله کند» و در باب ۱۸ بند ۳۸ برای توضیح نهایت درندگی آمده است: «مانند گرگی که از یک حامله بچه را بیرون آورده و پاره کند». در همین کتاب همه‌جا گرگ دشمن گوسفند معرفی شده است و برای نشان دادن نهایت ترس و بیم می‌گوید: «مانند گوسفندی که گرگ ببیند» (وندیداد: باب ۱۹، بند ۳۳). در این کتاب گرگ به دو نوع تقسیم شده است: آن‌که از سگ نر و گرگ ماده و آن‌که از گرگ نر و سگ ماده به وجود آمده باشد و نوع اول را «تباہ‌کننده‌تر» می‌داند (همان: باب ۱۳، بند ۴۱).

در یسن ۹ موسوم به هوم‌یشت (بندهای ۱۸ و ۱۲) نیز گرگ و راهزن و مرگ در کنار هم و با کارکردی مشابه آمده است (برای آشنایی بیشتر نک. وندیداد: باب ۱۳، بند ۴۱؛ یشت ۳: بندهای ۸، ۱۱ و ۱۵). با بررسی اوستا مشخص می‌شود که گرگ در دو معنی به کار رفته

۱. پژوهشگران از زوایای مختلف آثاری گران‌قدر پیرامون توتم و توتم‌باوری نوشته‌اند که از جمله آن‌ها می‌توان به تقسیم و برون‌همسری از جیمز فریزر، صور بنیانی حیات دینی از امیل دورکیم، توتم و تابو از فروید و توتمیسم از لوی اشتروس اشاره کرد که به جز تألیف فریزر، بقیه به زبان فارسی ترجمه شده‌اند. افزون بر این‌ها باید دو نوشته دیگر به زبان فارسی اشاره کرد که پژوهش‌هایی دقیق و ارزشمند هستند: یکی ادیان ابتدایی: تحقیق در توتمیسم از جمشید آزادگان و دوم، فصل نخست کتاب شاهنامه و متن پنهان از خلیل کهریزی، که نویسنده با دقت و نکته‌سنجی و در عین حال به اختصار، توتم و توتم‌باوری را توضیح داده است.

است: نخست جانور درنده‌ای که نماد جانوران اهریمنی و حتی خود اهریمن است و دوم، به صورت مجاز و در معنی دیویسنان و مردم گرگ‌سرشت. در این معنی گاه با صفت دوپا از آن یاد شده است (قلی‌زاده، ۱۳۹۲: ۲۳۳).

در متون پهلوی نیز از گرگ کم‌وبیش با همین صفات سخن رفته است. در بندهش تأکید می‌شود که «اهریمن، گرگ را که دزد است، آفرید»، سپس صفات زیر را برای این جانور می‌آورد: شایسته جهان تاریکی، تیرگی‌زاده، تیرگی تخمه و تیرگی تن، سیاه، گزنده و خشک‌دندان (فرنیغ دادگی، ۱۳۷۸: ۹۹). و در موضعی دیگر از همین کتاب و در شرح کارهایی که اهریمن بر ضد اورمزد انجام داده آمده است: «اهریمن گرگ را بر ضد سگان و گوسفندان آفرید، همان‌گونه که جَهی را بر ضد زنان، گند را بر ضد خوش‌بویی، دوزخی بودن را بر ضد بهشتی بودن و تاریکی را بر ضد روشنی آفرید (همان: ۵۶-۵۵). و اورمزد نیز در دشمنی با گرگ و برای پاسبانی گوسفندان، سگ را آفرید. (همان: ۱۰۳).

گرگ با همین ویژگی‌ها و کارکردها در فولکلور مناطق مختلف ایران، از جمله فولکلور آذربایجان، بازتاب یافته است.

گرگ خاکستری و فرهنگ مردم آذربایجان

همان‌گونه که پیش از این طرح شد برخی از نویسندگان آذربایجانی معتقدند که گرگ توتم ترکان و از جمله مردم آذربایجان است. آن‌ها بر همین اساس نکاتی طرح کرده‌اند که با واقعیت‌های فرهنگی و فولکلور آذربایجان مغایرت دارد. برای نمونه رحمانی فر می‌نویسد: «گرگ در ترکی برخلاف فارسی همواره بار معنایی مثبت داشته و دلیل بر فرزاندگی و دانایی بوده است» (رحمانی فر، ۱۳۹۵: ۱۵۵). البته او هیچ شاهد مثالی از زبان و فرهنگ مردم آذربایجان نقل نمی‌کند و فقط جمله‌ای از کتاب دده‌قورقوت می‌آورد. جوانشیر فرآدین نیز ضمن نقل همین جمله اضافه می‌کند: «مردم آذربایجان در ضمن مسافرت مشاهده گرگ را (برخلاف روباه) به فال نیک گرفته و آن را خوش‌یمن می‌دانند» (فرآدین، ۱۳۸۱: ۱۷۲).

عمار احمدی هم می‌نویسد: «ترکان آذربایجان هرچند که از قبایل و تیره‌های متفاوت

تشکیل شده‌اند و حتی قبایل ترکان غیر آذربایجان نیز یک توتم واحد دارند و آن توتم واحد بین ترکان، گرگ است. در واقع گرگ در بین اکثر قبایل ترک‌زبان از احترام ویژه‌ای برخوردار است» (احمدی، ۱۳۹۷: ۱۶).

برخلاف اظهارات این نویسندگان، ما در ادامه با مصادیق مختلف و شواهد مثال فراوان خلاف آن را در فرهنگ و زبان مردم آذربایجان نشان خواهیم داد و مشخص خواهیم کرد که در فرهنگ و زبان مردم آن مرز و بوم گرگ نه تنها نماد «فرزانگی و دانایی» نبوده و نزد مردم «از احترام ویژه‌ای برخوردار» نیست، بلکه همواره نماد انسان‌های طمع‌کار، گول، شرور و درنده‌خو بوده است. لازم است تأکید شود که در این بررسی صرفاً فرهنگ و زبان مردم آذربایجان مورد نظر است، زیرا ممکن است گرگ از نظر مردم مناطق دیگر جهان ویژگی‌های دیگری داشته باشد. شخصیت و کارکرد گرگ در افسانه‌ها، ضرب‌المثل‌ها و باورهای مردم آذربایجان کاملاً منطبق با شخصیت و کارکرد این حیوان در فولکلور مناطق دیگر ایران از جمله یزد، کرمان، خراسان، خوزستان، بلوچستان، فارس و گیلان و مازندران است.

افسانه‌ها

افسانه‌های مربوط به گرگ را می‌توان به دو گروه تقسیم کرد: نخست، افسانه‌های گرگ و روباه که از لحاظ کمی بخش اصلی چنین افسانه‌هایی را تشکیل می‌دهند و دوم، افسانه‌های مربوط به گرگ و حیوانات دیگر. موضوع غالب افسانه‌های گروه نخست از یک سوزرنگی و زیرکی روباه و از سوی دیگر درندگی و در عین حال گول، حریص و طمع‌کار بودن گرگ است. در غالب افسانه‌های گروه دوم افزون بر گولی، بر درندگی گرگ نیز تأکید شده است.

بررسی ما بر اساس فهرست بین‌المللی آرنه/تامپسون انجام می‌گیرد که سال‌هاست در همه جهان مورد ارجاع افسانه‌پژوهان بوده است. با این توضیح، اکنون به‌طور مشخص حضور گرگ را در شماری از افسانه‌های آذربایجان بررسی می‌کنیم:

- تیپ ۲: روباه با ترفندی جواهرات تازه‌عروسی را صاحب می‌شود و بر خود می‌بندد. گرگ از او می‌پرسد که چگونه به این جواهرات دست یافته است؟ روباه می‌گوید که از

دیشب تا صبح دُمش را در آب چشمه/رودخانه گذاشته است. گرگ این کار را می‌کند و چون زمستان بوده است آب یخ می‌بندد و دُمش کنده می‌شود.

روایتی از این تیپ را صمد بهرنگی و بهروز دهقانی (۱۳۷۹: ۲۲۱-۲۲۹) در تبریز و روایتی را نیز غلام‌دوست (۱۳۸۶: ۹۵) در منطقه افشار زنجان ثبت کرده‌اند. از این افسانه روایت‌های مشابهی در خراسان، نهاوند و مناطق مرکزی ایران ثبت و منتشر شده است (نک. مارزولف، ۱۳۷۱: ۵۱؛ جعفری، ۱۳۸۶: ۷-۸).

- تیپ 35B: روباه در حالی که گرگ را به دام می‌اندازد طعمه را به دست می‌آورد: روباه، پیه/گوشتی در باغی می‌بیند که در حقیقت تله است و چون حدس می‌زند که باید کاسه‌ای زیر نیم‌کاسه باشد، به سراغ گرگ می‌رود و با وعده غذای چرب‌ونرم او را به باغ می‌آورد. هنگامی که گرگ به طرف طعمه می‌پرد، دست/گردن او در تله می‌افتد و طعمه به سوی دیگر پرت می‌شود. روباه طعمه را می‌خورد. افزون بر بهرنگی و دهقانی، انجوی نیز روایت‌هایی از آذرشهر، اردبیل و اورمیه از این افسانه ثبت کرده است (بهرنگی و دهقانی، ۱۳۷۹: ۲۱۷-۲۱۸؛ انجوی، گنجینه...: ۷۲-۷۳، ۷۶ و ۸۲). روایت‌های مشابهی از این افسانه در گوشه و کنار ایران مانند تنکابن، فریدن، اردکان، کاشان، بندرعباس، اراک، هندیجان، شهرکرد و الیگودرز ثبت شده است (نک. انجوی، گنجینه...: ۷۱-۷۴، ۸۳؛ الول ساتن، ۱۳۷۴: ۱۱۴-۱۱۶؛ پیشدادفر، ۱۳۸۰: ۳/۹۷؛ طلائی‌پور، ۱۳۸۰: ۱۰۹). روایتی کهن از این افسانه به زبان سغدی از زبان‌های ایرانی نیز در دست است که زهره زرشناس آن را ترجمه کرده است (زرشناس، ۱۳۸۰: ۱۱۱-۱۲۰). در سندبادنامه‌های منظوم و منثور نیز روایتی از آن با عنوان روباه و حمدونه آمده است (ظهیری سمرقندی، ۱۳۸۱: ۳۵-۳۷؛ عضد یزدی، ۱۳۸۱: ۱۰۷-۱۰۹). نظامی نیز ضمن داستان خسرو و شیرین به این داستان اشاره کرده است^۱:

مثل زد گرگ چون روبه دغا بود طلب من کردم و روزی تو را بود

۱. به رغم آن‌که نگارنده معتقد است ارجاع از لحاظ علمی باید به تصحیح استاد وحید دستگردی باشد، اما برای دفع دخل مقدر به تصحیح آکادمی شوروی سابق ارجاع داده شد.

از آن بر گرگ روبه یافت شاهی که روبه دام بیند گرگ ماهی
(نظامی، ۱۳۸۴: ۲۵۵)

همچنین مولوی در دفتر دوم مثنوی طی سه بیت اشاره‌ای به این داستان کرده است:

نیست از ابلیس از توست ای غوی که چور روبه سوی دنبه می‌دوی
چون که در سبزه بینی دنبه را دام باشد این ندانی تو چرا؟
زان ندانی کت ز دانش دور کرد میل دنبه چشم و عقلت کور کرد
(مولوی، ۱۳۸۰: دفتر ۲، بیت ۲۷۲۱-۲۷۲۳)

در دوره رواج چاپ سنگی برخی از شاعران این داستان را به نظم درآوردند که سه روایت متفاوت از آن در دست است. بر اساس نوشته برخی پژوهشگران این منظومه‌ها از جمله آثاری بودند که در مکتب‌خانه‌ها خوانده می‌شدند (ذوالفقاری، ۱۳۹۰: ۵۲۹/۱-۵۴۰).

- **تیپ 41A:** گرگ سبببافی یاد می‌گیرد: بر اساس این روایت روباه، گرگ طمع‌کار و احمق را فریب می‌دهد. او را درون سبد گذاشته و در سبد را می‌بندد و سپس از بالای کوه رها می‌کند.

افزون بر روایت‌هایی که در آذربایجان از این افسانه ثبت شده (بهرنگی و دهقانی، ۱۳۷۹: ۲۱۷-۲۱۸؛ نیز نک. انجوی، گنجینه...: پوشه آذربایجان)، چند روایت نیز در خراسان، خوزستان، استان مرکزی، کردستان و لرستان ثبت شده است (نک. انجوی، گنجینه...: ۱۰۵/۱-۱۲۷: عسکری عالم، ۱۳۹۲: ۲۳۵).

- **کد 102:** روباه پوستین‌دوز: بر اساس یک اتفاق، روباه صاحب پوستینی می‌شود. او در نزد گرگ چنین وانمود می‌کند که خودش این پوستین را دوخته است و از گرگ که طالب چنین پوستینی شده است، می‌خواهد چند گوسفند بیاورد که از پشم آن‌ها برایش پوستین بدوزد. گرگ این کار را می‌کند. روباه هم گوسفندان را خورده و هربار به بهانه‌ای آماده شدن پوستین را به تعویق می‌اندازد. هنگامی که گرگ به نیرنگ روباه پی می‌برد، روباه می‌گریزد (غلام‌دوست، ۱۳۸۶: ۵۰-۹۸).

روایت‌های ضبط شده از این افسانه در مناطق دیگر ایران مانند خراسان، خوزستان، کرمان (انجوی، گنجینه...: پوشه آذربایجان؛ مارزولف، ۱۳۷۱: ۶۱) تفاوتی با روایت‌های

ترکی‌زبانان آذربایجان ندارد.

پس از نقل و مقایسه برخی از افسانه‌های مربوط به گرگ و روباه دو افسانه مربوط به گرگ و سایر حیوانات را نیز بررسی می‌کنیم:

- تیپ 122J: خر به دهان گرگ لگد می‌زند: گرگ در بیابان خری/ قاطری را می‌بیند، قصد شکار و خوردن آن را می‌کند. خر/ قاطر می‌گوید: پیش از آن‌که من را بخوری، کف پایم را معاینه کن. گرگ که می‌خواهد کف پای خر را معاینه کند، خر چنان لگدی به صورتش می‌زند که گرگ نقش زمین می‌شود. از این افسانه در گنجینه استاد انجوی سه روایت از شهرهای اورمیه، خلخال و آذرشهر موجود است که در سال‌های ۱۳۵۱-۱۳۵۳ ثبت شده‌اند (برای روایت‌های مشابه آن در مناطق دیگر نک. انجوی، گنجینه...: ۲۲۱-۲۲۲، ۲۴۸؛ نیز نک. مارزولف، ۱۳۷۱: ۶۴). به عبارت دیگر از نظر مردم آذربایجان و سایر مناطق ایران گرگ حتی از خر که نماد حماقت و نادانی است، فریب می‌خورد. چنین جانوری چگونه می‌تواند نماد دانایی و فرزندی باشد.

- تیپ 123: گرگ و بزغاله‌ها: این تیپ در ایران بیشتر با نام بُزک زنگوله‌پا یا شنگول و منگول مشهور است و به سبب شهرت فراوان از نقل خلاصه آن درمی‌گذرم.

در این تیپ گرگ همه خصائل منفی را یک‌جا دارد: درندگی، فریبکاری و جهالت و گولی؛ اما نکته بسیار مهم در روایت‌های آذربایجانی این است که افزون بر ژرف‌ساخت، روساخت آن‌ها نیز کاملاً مانند روایت‌های مناطق دیگر ایران است. افزون بر روایت‌های چاپ شده، در گنجینه استاد انجوی بیش از دوازده روایت آذربایجانی از آن موجود است که همه آن‌ها در سال‌های پیش از ۱۳۵۶ ثبت شده‌اند. در بیشتر این روایت‌ها بز سه بچه (بزغاله) دارد که مانند سایر مناطق ایران نام دو رأس از آن‌ها شنگول و منگول است. در برخی روایت‌ها نیز نام بزغاله سوم «کُل پن دَر» به معنی منفذ و هواکش تنور است که عین این نام در روایت‌های برخی مناطق دیگر ایران، البته با تلفظ خاص آن مناطق، نیز وجود دارد. هم‌چنین شعرهایی که بز روی پشت‌بام خانه گرگ می‌خواند و پاسخی که گرگ می‌دهد کاملاً شبیه شعرهایی است که در برخی روایت‌های مناطق مرکزی یا شرقی ایران خوانده می‌شود؛ مثلاً در یکی از روایت‌های ثبت شده در زنجان وقتی بز روی بام خانه گرگ پا

می‌گوید، گرگ می‌گوید:

او کیمدی بامیم اوسته
تورپاخ توکدی شامیم اوسته
کوزومی کور ایلدی
شامیمی شور ایلدی

ترجمه:

کیه‌کیه پشت‌بام من
خاک می‌ریزه تو شام من
چشم مرا کور کرد
شام مرا شور کرد

روایت‌های ثبت‌شده در مراغه، اورمیه و صائین‌دز موجود در گنجینه استاد انجوی و روایت‌های چاپ‌شده از منطقه افشار زنجان (غلام‌دوست، ۱۳۸۶: ۷۸-۸۰) و ابهر (آقامحمدی، ۱۳۷۴: ۴۴-۴۵) نیز کم‌وبیش به همین صورت هستند.

عین همین سروده در روایت‌های شهرهای خراسان خوانده می‌شود. بز در روایت تبریز هرگاه از صحرا بر می‌گردد، با این سخنان بچه‌هایش را می‌خواند: «شنگولم، منگولم، باغچه گلم! در را باز کنید من آمده‌ام / تو پستان‌هایم شیر آورده‌ام / روی شاخ‌هایم علف آورده‌ام / توی دهانم آب آورده‌ام». بز در روایت‌های کاشان و اراک نیز شبیه به همین جمله‌ها را خطاب به بچه‌هایش می‌گوید (نک. وکیلان، ۱۳۷۸: ۱۱۱-۱۲۰).

در پایان این بخش تأکید می‌شود که آنچه به صورت مختصر نقل شد مشتق از خروار و ذره‌ای از بسیار بود، اما از همین مختصر نیز کاملاً مشخص است که حتی در یک مورد نیز نشانی از «فرزادگی و دانایی» گرگ دیده نمی‌شود و اتفاقاً همه، بی هیچ استثنایی، بر نادانی، گولی، جهالت و درندگی این حیوان تأکید دارند.

ضرب‌المثل‌ها

ضرب‌المثل‌هایی که درباره گرگ میان مردم آذربایجان رایج است همه بر خوی درندگی گرگ دلالت دارند و در هیچ یک از آن‌ها نشانی از تقدس گرگ دیده نمی‌شود. برای نمونه شماری از آن‌ها نقل می‌شوند:

- گرگ در پوست گوسفند.

- گرگ اگر روسفید بود روز روشن بیرون می‌آمد (این مثل به این صورت‌ها نیز نقل می‌شود: گرگ از کردار زشتش روز پنهان است / گرگ از کردار شیش چشم روز را ندارد).

- گرگ با گوسفند، شمشیر و بازی در یک جا امکان‌پذیر نیست.
- گرگ را با گوسفند چه سازشی!
- گرگ که به گله زند وای به حال کسی که یک حیوان دارد.
- گرگ موی عوض بکند اما خوی عوض نکند (ذوالفقاری، ۱۳۹۰: ۱۵۰۷/۲-۱۵۱۲).
- از گرگ خلاص شدیم و به بدتر از آن دچار شدیم.
- حرف گرگ را زدیم، گوشتش نمایان شد (این مثل را زمانی به کار می‌برند که حرف کسی را بزنند که انسان خوبی نباشد و ظاهر شود (آقامحمدی، ۱۳۷۴: ۸۶).
- به گرگ گفتند: تو را چوپان کرده‌اند، گریه کرد. گفتند: چرا گریه می‌کنی؟ گفت: می‌ترسم دروغ باشد.
- گوسفند را به دست گرگ سپرده است (اصغرزاده، ۱۳۹۱: ۴۶۸/۲-۴۷۲).
- این ضرب‌المثل‌ها به همین صورت یا با اندکی تغییر در مناطق دیگر ایران نیز رایج است.

باورها

باورهای مردم از دیرپاترین عناصر فرهنگ هستند که عمر آن‌ها گاه به دوران کودکی جامعه می‌رسد. آن‌چه در افسانه‌ها و ضرب‌المثل‌های مردم آذربایجان وجود دارد در باورهای آن‌ها نیز دیده می‌شود. پیش از این گفتیم که یکی از پژوهشگران این خطه نوشته است که مردم آذربایجان دیدن گرگ را خوش‌یمن می‌دانند (نک. فرآذین، ۱۳۸۱: ۱۷۲). ایشان البته منبعی برای این سخن ذکر نکرده، اما احتمالاً داستان‌های دده‌قورقوت را در نظر داشته است. برخلاف این گفته، چوپانان روستاهای آذرشهر بر این باورند که اگر کسی ناخودآگاه کلمه قورد به معنی گرگ را بر زبان آورد، سر و کله گرگ همان ساعت در همان‌جا پیدا می‌شود. از این رو هنگامی که کسی به اشتباه چنین کلمه‌ای بر زبان آورد، بلافاصله باید نرمه گوش خود را بگیرد و بکشد و بگوید: «دؤو قولاغینا قورقوشوم»؛ یعنی گوش شیطان کر. یا بگوید: «آدمی گلسین اؤزو گلسین اؤزو یوخ»؛ یعنی اسمش به زبان آید ولی خودش نیاید بهتر (مهیار، ۱۳۹۳: ۱۴۹). مشخص است که چنین باوری فقط در ارتباط با نیروهای شرور و اهریمنی می‌تواند مصداق داشته باشد.

تبریزی‌ها نیز بر این باورند که اگر پیه گرگ به تن کسی بخورد همه او را به چشم گرگ می‌بینند (ذوالفقاری و شیری، ۱۳۹۳: ۹۴۰). بر همین اساس صائب تبریزی سروده است: ندارد حاصلی غیر از ندامت حیلۀ اخوان به پیه گرگ نتوان زشت کردن ماه کنعان را (صائب، ۱۳۹۳: ۴۰۵/۵)

این باور در مناطق دیگر ایران نیز رایج است (هدایت، ۱۳۷۹: ۹۶). عطار نیز در اسرارنامه سروده است:

مکن روباه‌بازی و بی‌ارام که پیه گرگ در مالیت ایام (عطار، ۱۳۸۶: ۲۰۱)

بازی‌ها و سرگرمی‌ها

یکی از بازی‌های بسیار رایج کودکان و نوجوانان شهرها و روستاهای ایران از جمله آذربایجان «گرگم و گله/ بره می‌برم» است. در این بازی، نفری که قوی‌تر از دیگران است، گرگ و یک نفر گوسفند/ چوپان می‌شود. بقیه بازی‌کنان در نقش بره/ گوسفند، در حالی که پشت همدیگر را با دست گرفته‌اند پشت سر چوپان/ گوسفند قطار می‌شوند. گرگ برای گرفتن گوسفندان/ بره‌ها حمله می‌کند و چوپان/ گوسفند مانع می‌شود. این بازی ناظر بر خصلت درنده‌خویی گرگ است. برای آشنایی با این خصلت بخشی از گفت‌وگوی گرگ و چوپان/ گوسفند را در روایت آذربایجانی نقل می‌کنیم:

گرگ در مقابل گوسفند می‌ایستد و می‌گوید: گرگم و بره می‌برم.

گوسفند پاسخ می‌دهد: جون دارم نمی‌دارم.

گرگ: چنگال من تیزتره.

گوسفند: دنبه من لذیذتره.

گرگ: بابام میگه دنبه بیار.

گوسفند: دنبه ندم چه می‌کنی؟

گرگ: خرد و خمیرت می‌کنم

(سفیدگر شهنقی، ۱۴۰۰: ۲۰۵-۲۰۴؛ نیز نک. زارع شاهمرسی، ۱۳۹۶: ۱۳۳، که بدون اشعار و به صورت مختصر است).

این گفت‌وگو و جزئیات بازی کم‌وبیش همان است که در مناطق دیگر ایران نیز اجرا می‌شود (نک. قزل‌ایاغ، ۱۳۷۹: ۳۵۱، ۴۲۹، ۷۲۱).

گرگ در سروده‌های برخی از شاعران

آنچه تا کنون نقل شد بازتاب کارکردها و خصائل گرگ در فرهنگ و ادبیات عامه بود. اکنون برای تأیید این دیدگاه به بازتاب نقش و خصایل گرگ در اشعار قطران تبریزی، خاقانی، نظامی و مولوی می‌پردازیم. این‌که از میان شاعران ایرانی این چهار تن را انتخاب کرده‌ایم به این سبب است که غالب پژوهشگرانی که دیدگاهشان در این مقاله نقد و بررسی شد، به نادرست روی ترک بودن این چهار شاعر زیاد تأکید می‌کنند. یکی از این پژوهشگران نوشته است که نظامی و مولوی اگرچه به فارسی شعر گفته‌اند، اما به ترکی فکر می‌کرده‌اند (رحمانی فر، ۱۳۹۵: ۱۵۹).

قطران تبریزی، شاعر سده پنجم هجری، در قصیده‌ای از گرگ با صفت «مردم‌خوار» یاد می‌کند:

گرگ مردم‌خوار شد با میش سوی آبخور
از پی دیدار ایشان گرگ مردم‌خوار گشت
(قطران، ۱۳۶۳: ۵۳)

و در قصیده‌ای که در مدح ابومنصور سروده، گرگ را در مرده‌خواری در کنار کرکس قرار داده است:

تیغش از لشکر و سران سپاه
کرد گرگان و کرکسان را سوز
(همان: ۱۴۸)

و باز در مدح یکی دیگر از بزرگان، خطاب به وی می‌گوید:
چون شبانی تو و ما چون رمه و فتنه چو گرگ
بی شبان گرگ بود در رمه‌ها بزه‌رهای
(همان: ۳۶۳؛ نیز نک. همان: ۱۳۳، ۲۱۹، ۳۵۳)

خاقانی، قصیده‌سرای مشهور سده ششم، گرگ و فرعون را مترادف هم می‌آورد:
همه فرعون و گرگ پیشه شدند
من عصا و شبان نمی‌بایم
(خاقانی، ۱۳۵۷: ۹۲۱)

او افعال برادران یوسف را به افعال گرگ تشبیه می‌کند:

خاقانیا چه ترسی از اخوان گرگ‌فعل
چون در ظلال یوسف صدیق دیگری
(همان: ۹۲۵؛ نیز نک. همان: ۵۲۸-۶۰۸)

نظامی نیز در سراسر پنج‌گنج، گرگ را درنده‌خو و اهریمنی توصیف کرده است؛ در مخزن الاسرار از «گرگ‌صفتانی» یاد می‌کند که «ناف غزالان» می‌درند (نظامی، ۱۳۸۴: ۱۴۰). در خسرو و شیرین از زبان یکی از موبدان در پاسخ به این پرسش که جان چگونه از تن جدا می‌شود، چنین می‌گوید:

سوم موبد چنان زد داستانی	که با گرگی گله راند شبانی
رباید گوسفندی گرگ خونخوار	درآویزد شبان با او به پیکار
کشد گرگ از یکی سو تا تواند	ز دیگر سو شبان تا وارهاوند
چو گرگ افزون بود در چاره‌سازی	شبان را کرد باید خرجه بازی

(همان: ۴۳۴)

او در هفت‌پیکر از «گرگان مردم‌خوار» (همان: ۷۴۰) و نیز از «حرامی‌خواری گرگ» (همان: ۸۶۴) و در اسکندرنامه از «رهزنی گرگانی» که «بر خون دلیرند» (همان: ۱۱۲۵) سخن می‌گوید.

در این جا باید به افسانه‌ای اشاره کنیم که روایت‌هایی فراوان از آن در ادبیات مکتوب ما وجود دارد و از قضا زیباترین روایت آن را نظامی در هفت‌پیکر نقل کرده است. در این افسانه گرگ در کنار همه خصایل اهریمنی، آلوده‌بستر نیز هست. او برای دست‌یابی به گوسفند حاضر به انجام اعمال ضداخلاقی نیز می‌شود. بر اساس این افسانه بهرام‌گور روزی به شکار می‌رود. گذرش بر گله‌ای می‌افتد که چوپان آن سگ گله را بر دار کرده است. از چوپان سبب این کار را می‌پرسد. چوپان می‌گوید این سگ خائن است و اضافه می‌کند مدتی پیش در می‌یابد که هر روز شماری از گوسفندهای گله‌اش کم می‌شده است. روزی متوجه می‌شود که ماده‌گرگی نزدیک گله می‌گردد و خود را در اختیار سگ می‌گذارد. سگ پس از فراغت به گوشه‌ای می‌رود و خود را به خواب می‌زند و گرگ نیز با خاطر جمعی گوسفند پشاهنگ گله را می‌درد و در اندک زمانی می‌خورد (همان: ۸۷۱-۸۷۳). همان‌گونه

که پیش از این اشاره شد، روایت‌های فراوانی از این افسانه در ادبیات مکتوب ما آمده است که از جمله می‌توان به این کتاب‌ها اشاره کرد: نصیحة الملوك غزالی (۱۳۶۱: ۱۵۴-۱۵۶)، سیاست‌نامه خواجه نظام‌الملک (۱۳۷۸: ۳۱۹-۳۲۲)، زینت المجالس از مجدالدین محمد حسینی متخلص به مجدی (مجدی، ۱۳۴۲: ۲۵۱)، محبوب القلوب فراهی (۱۳۷۳: ۲۷۹-۲۸۰). در برخی از این روایت‌ها داستان به گشتاسب منسوب است. این مطلب را اگرچه می‌شد در بخش بررسی افسانه‌ها نیز آورد، اما به نظر نگارنده در این بخش مناسب‌تر می‌نماید.

همام تبریزی نیز با استناد به همین داستان گرگ را به دزد تشبیه کرده و سروده است:

هم نفس شد سگِ شبان با گرگ گله با سگ خورد کنون یا گرگ
دزد و خازن چو یار غار شوند آفت مال شهریار شوند

(همام تبریزی، ۱۳۵۱: ۲۵۴)

و سرانجام به بازتاب گرگ در منظومه ارجمند حیدر بابایه سلام اشاره می‌کنم. در این منظومه نیز گرگ موجودی درنده‌خوست که باید چشمانش را کور کرد تا بره‌ها آسوده بچرند. شهریار سخن در بخشی از این منظومه ماندگار، خطاب به حیدر بابا می‌گوید:

حیدر بابا، مرد اوغوللار دؤغگینان

نامردلرین بورونلارین اوغگینان

گدیکلرده قوردلاری توت، بؤغگینان

قوی قوزولار آیین شایین اوتلا سین

قویونلارون قویروقلارین قاتلا سین

که طی آن بر ضرورت کور کردن چشمان گرگ گردنه تأکید می‌کند (شهریار، ۱۳۹۵: بند ۷۵).

نتیجه

بررسی کارکرد شخصیت گرگ در فرهنگ و ادب عامه آذربایجان نشان می‌دهد که اولاً این جانور شخصیتی شرور، اهریمنی، طمع‌کار، درنده‌خو و در عین حال بسیار نادان است. از این رو برخلاف نظر برخی از نویسندگان آذربایجانی که گفته‌اند در فولکلور آذربایجان «گرگ نماد فرزاندگی است» باید گفت هیچ نشانی از دانایی در این جانور در فرهنگ مردم

آذربایجان وجود ندارد.

ثانیاً فولکلور آذربایجان در این زمینه مانند بسیاری از زمینه‌ها شبیه به فولکلور مناطق دیگر ایران از جمله خراسان، یزد، کرمان و خوزستان است.

این نوشته را با بیتی از حکیم نظامی که از زبان ارسطو نقل کرده است، به پایان می‌رسانم با این امید که شواهد و استدلال‌ات این مقاله مورد توجه آن گروه از هم‌میهنانی قرار گیرد که دیدگاه آن‌ها در این مقاله نقد و بررسی شده است:

مکن کارِ بدگوه‌ران را بلند که پروردن گرگت آرد گزند

(نظامی، ۱۳۸۴: ۱۲۶۹)

منابع

- آقامحمدی، محمد (۱۳۷۴). فرهنگ مردم ابهر. زنجان: ناشر مؤلف.
- آیدنلو، سجاد (۱۳۹۹). آذربایجان و شاهنامه. تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.
- احمدی، عمار (۱۳۹۷). اسطوره گرگ‌ها. تهران: ساولان ایگدلی.
- اصغرزاده، موسی (۱۳۹۱). فرهنگ عامیانه دارالارشاد اردبیل. اردبیل: نیک‌آموز.
- الول ساتن، لارنس پُل (۱۳۷۴). قصه‌های مشدی گلین خانم. به کوشش الریش مارزولف و دیگران. تهران: مرکز.
- انجوی شیرازی، سید ابوالقاسم (۱۳۹۳). تمثیل و مثل. به کوشش سیداحمد وکیلان. تهران: امیرکبیر.
- انجوی شیرازی، سید ابوالقاسم. گنجینه فرهنگ مردم. موجود در مرکز تحقیقات صدا و سیما جمهوری اسلامی ایران.
- بهرنگی، صمد و دهقانی، بهروز (۱۳۷۹). افسانه‌های آذربایجان. تهران: مجید.
- پیشدادفر، فرخنده (۱۳۸۰). افسانه‌های مردم ایران زمین در فرهنگ مردم در توجان. بی‌جا: ناشر مؤلف.
- جعفری قنوتی، محمد (۱۳۸۶). قصه‌ها و افسانه‌هایی از گوشه و کنار ایران. تهران: طرح آینده.
- خاقانی، افضل‌الدین بدیل (۱۳۵۷). کلیات دیوان. تصحیح سید ضیاء‌الدین سجادی. تهران: زوّار.

- خواجه نظام‌الملک طوسی (۱۳۷۸). سیر الملوک. به اهتمام هیوبرت دارک. تهران: علمی و فرهنگی.
- ذوالفقاری، حسن و علی‌اکبر شیری (۱۳۹۳). باورهای عامیانه مردم ایران. تهران: چشمه.
- ذوالفقاری، حسن (۱۳۹۰). فرهنگ ضرب‌المثل‌های فارسی. تهران: معین.
- رحمانی‌فر، محمد (۱۳۹۵). نگاهی نوین به تاریخ دیرین ترک‌های ایران. تبریز: اختر.
- زارع شاهمرسی، پرویز (۱۳۹۶). بازی‌های محلی آذربایجان. تبریز: اختر.
- زرشناس، زهره (۱۳۸۰). جستارهایی در زبان‌های ایرانی میانه شرقی. به کوشش ویداندا. تهران: فروهر.
- سفیدگر شهنقی، حمید (۱۴۰۰). بازی‌های محلی آذربایجان غربی. تهران: واحد فرهنگ مردم صدا و سیما.
- شهریار، سید محمدحسین بهجت تبریزی (۱۳۹۵). حیدرآبایه سلام. با پیشگفتار و تصحیح جمشید پوراسماعیل نیازی. تبریز: آرمان نسل نو.
- صائب تبریزی، محمدعلی (۱۳۹۳). دیوان. به کوشش محمد قهرمان. تهران: علمی و فرهنگی.
- طلائی پور، پرویز (۱۳۸۰). قصه‌های مردم خوزستان. تهران: پژوهشکده مردم‌شناسی.
- ظهیری سمرقندی، محمد بن علی (۱۳۸۱). سندبادنامه. تصحیح محمدباقر کمال‌الدینی. تهران: میراث مکتوب.
- عباسی، کاظم (۱۳۹۹). «آذربایجان، هویت و ناسیونالیسم». ویژه‌نامه فصلنامه آذربایجان پژوهی، ش ۱، تبریز.
- عسکری عالم، علی‌مردان (۱۳۹۲). افسانه‌ها و باورداشتهای غرب ایران. تهران: آرون.
- عضد یزدی (۱۳۸۱). سندبادنامه منظوم. تصحیح محمدجعفر محجوب. تهران: توس.
- عطار نیشابوری، فریدالدین (۱۳۸۶). اسرارنامه. با مقدمه و تصحیح محمدرضا شفیعی کدکنی. تهران: سخن.
- غزالی طوسی، ابوحامد محمد (۱۳۶۱). نصیحة الملوک. تصحیح و تعلیقات جلال‌الدین همایی. تهران: بابک.
- غلام‌دوست، هادی (۱۳۸۶). افسانه‌های افشار. تهران: سازمان میراث فرهنگی.
- فرآذین، جوانشیر (۱۳۸۱). پژوهشی در اسطوره دده‌قورقود. تبریز: نشر جامعه پژوه.

- فراهی، میرزابرخوردار (۱۳۷۳). داستان‌های محبوب القلوب. به کوشش علیرضا ذکاوتی قراگزلو. تهران، نشر دانشگاهی.
- فرنیغ دادگی (۱۳۷۸). بندهش. گزارنده: مهرداد بهار. تهران: توس.
- قزل‌ایغ، ثریا (۱۳۷۹). راهنمای بازی‌های ایران. تهران: دفتر پژوهش‌های فرهنگی.
- قطران تبریزی (۱۳۶۳). دیوان. به کوشش محمد نخجوانی. تهران: ققنوس.
- قلی‌زاده، خسرو (۱۳۹۲). دانشنامه اساطیری جانوران و اصطلاحات وابسته. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب پارسه.
- مارزولف، اولریش (۱۳۷۱). طبقه‌بندی افسانه‌های ایرانی. ترجمه کیکاوس جهاننداری تهران: سروش.
- مجدی، محمدالدین محمدالحسینی (۱۳۴۲). زینت المجالس. تهران: کتابخانه سنایی.
- مولوی، جلال‌الدین محمد بلخی (۱۳۸۰). مثنوی معنوی. به کوشش قوام‌الدین خرمشاهی. تهران: دستان.
- مهیار، عباس (۱۳۹۳). بایدها و نبایدها در باورهای مردم توفارقان. تهران: کیهان نو.
- نظامی گنجوی، الیاس بن یوسف (۱۳۸۴). خمسه. بر اساس متن انتقادی علمی آکادمی علوم شوروی. تهران: ققنوس.
- وکیلان، سید احمد (۱۳۷۸). مثل‌ها و افسانه‌های ایرانی. تهران: سروش.
- ون‌دیداد (۱۹۴۸/م/۱۳۲۷ش). ترجمه سید علی حسینی (داعی الاسلام). به اهتمام حاجی فتح‌الله مفتون تبریزی. حیدرآباد دکن.
- هدایت، صادق (۱۳۷۹). فرهنگ عامیانه مردم ایران. به کوشش جهانگیر هدایت. تهران: چشمه.
- همام تبریزی (۱۳۵۱). دیوان. تصحیح رشید عیوضی. تبریز: مؤسسه تاریخ و فرهنگ ایران.
- یشت‌ها (۱۳۷۷). ترجمه ابراهیم پورداوود. تهران: اساطیر.